

ابوحنیفه و مذهب ارجاء

* ابراهیم فولادی

چکیده

مقاله حاضر در جست‌وجوی رابطه ابوحنیفه با مذهب ارجاء است. بدین منظور بعد از بررسی زندگی ابوحنیفه و بحث از تقسیمات خاص مذهب ارجاء، دیدگاه ابوحنیفه در باب جدایی دین از عمل را بررسی می‌کند و با ادامه شواهد تاریخی - اعتقادی، ارتباط ابوحنیفه را با مذهب «ارجاء السنة» و نه «ارجاء البدعة» ثابت می‌کند.

واژگان کلیدی: ابوحنیفه، مرجئه، ایمان، عمل، مذهب ارجاء.

درآمد

یکی از جریان‌های پرنفوذ تاریخ‌اندیشی عصر نخستین اسلامی، جریان مرجئه است که در

* دانش‌پژوه کارشناسی ارشد فلسفه و کلام / افغانستان.

مقابل افراطی‌گری‌های خوارچ ظاهر شد و در برخی از مراکز جهان اسلام رونق گرفت. امروزه هر چند از شکوه و رونق تاریخی مرجئیان خبری نیست، اما این واقعیت نیز انکارناپذیر می‌نماید که جریان ارجاء به عنوان یک واقعیت تاریخی، مقطعی از تاریخ مسلمانان به حساب آمده و ذهن و ضمیر بسیاری را به خود معطوف ساخته است و حمایت برخی از اندیشمندان اسلامی را به خود جلب کرده است.

یکی از کسانی که به عنوان تئوری‌پرداز جریان ارتجاع تلقی می‌شود و اندیشه‌های روشنی در باب جدایی ایمان از عمل به مثابه محور اندیشه ارجاء از خود برجای گذاشته است، ابوحنیفه است که در ذیل به گوشه‌هایی از این اندیشه‌ها و نیز ارتباط او با جریان ارجاء بحث پرداخته می‌شود.

ابوحنیفه و مذهب ارجاء

(۱) اجمالی از زندگانی، اساتید و افکار ابوحنیفه

نام ابوحنیفه، نعمان، نام پدرش ثابت و نام جدش مرزبان است. او متعلق به خانواده‌ای محترم است که در میان خویشان و جامعه از ارج، منزلت و اهمیت والایی برخوردار بود. امام ابوحنیفه اصالتاً از کابل، پایتخت کنونی افغانستان است و بر اساس صحیح‌ترین قول در سال ۸۰ هجری، هم‌زمان با خلافت عبدالملک بن مروان در شهر کوفه عراق چشم به جهان گشود. جدش مرزبان، در دوران خلافت عمر فاروق به اسلام گروید و بعد از آن به کوفه منتقل شد و در این شهر مسکن گزید.^۱

در مقام و منزلت امام ابوحنیفه نزد مسلمانان همین بس که او را به عنوان امام ائمه فقه و امام اعظم می‌شناسند.^۲ مهم‌ترین استاد ابوحنیفه، حماد بن ابی سلیمان است که ابوحنیفه هیجده سال در محضر درسی او شرکت داشته و پس از وی تیز به عنوان برجسته‌ترین شاگرد حماد،

۱- سلیمان وهبی، ابوحنیفه النعمان امام الائمة الفقهاء، دمشق، دارالعلم، ۱۴۲۰ق، ص ۴۲.

۲- نگاه کنید به مناقب ابی حنیفه، ج ۲، ص ۲۴، مکی، ۲ / ۲۴، و هم‌چنین؛ ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی، جامع مسانید ابی حنیفه، حیدرآباد کنی، ۱۳۳۲.

مرجع صدور فتوا و تدریس در کوفه بوده است.

ابوحنیفه عمده عمر خویش در عراق روزگار گذراند و به عنوان فقیهی مخالف با فساد دستگاه حکومت، بسیار مورد توجه جناح‌های مخالف، به غیر از خوارج قرار گرفت. او در جریان قیام زیدبن علی (۱۲۱-۱۲۲ق) از زید طرف‌داری کرد. در سال ۱۲۶ قمری برای دریافت امان‌نامه برای حارث بن سربج وساطت کرد. پس از نصب ابن‌هبیره به فرمان‌روایی عراق در ۱۲۹ قمری به رغم اصرار وی، منصب نظارت بر بیت‌المال را نپذیرفت و مجبور به ترک کوفه و دو سال باقی‌مانده از حکومت امویان را در مکه ماند.

ابوحنیفه در روزگار عباسیان نیز با سفاح و منصور مماشات کرد و حتی در سال ۱۴۵ قمری به حمایت از جنبش ابراهیم‌بن عبدالله بن حسن پرداخت.^۱ ابوحنیفه در آخرین روزهای زندگی خود از سوی منصور به بغداد احضار شد و در آن شهر به زندان افتاد و پس از اندکی در زندان درگذشت. وفات او به اتفاق منابع در سال ۱۵۰ قمری روی داده است.^۲

اندیشه‌های ابوحنیفه پس از درگذشت وی به همت شاگردانش تدوین و گسترش یافت که در میان این شاگردان نیز محمدبن حسن شیبانی (۱۹ق) و ابویوسف (۱۸۳ق) سرآمد همه بودند.

در روزگار ابوحنیفه، اندیشه‌های جهم‌بن صفوان و مقاتل‌بن سلیمان به عنوان دو اندیشه متضاد هم‌دیگر مطرح بوده است و ابوحنیفه هر دوی آن‌ها را نکوهیده است. در آن روزگار، اندیشه خوارج نیز مطرح بوده و آن‌چه در باب ایمان و ارجاء به ابوحنیفه نسبت داده می‌شود، رویارویی افکار و عقاید خوارج در این باب است.

ابوحنیفه که از وی به عنوان نخستین متکلم در میان فقیهان یاد شده و برخی نیز او را نخستین فیلسوف اسلام نامیده‌اند؛ با خوارج در باب تکفیر مخالفت ورزیده و در رویارویی با اندیشه‌های آنان، اندیشه ارجاء را تبیین کرد.

ابوحنیفه در کسب دانش از این و آن - حتی از آنان که کفر اندیش بودند - پروایی نداشت، اما

۱- خطیب ۳۲۹/۱۳.

۲- احمدبن علی بغدادی، تاریخ بغداد او مدینة السلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا، ج ۱۳، ص ۳۲۷.

از پالایش و نقادی آن نیز روی گردان نبود و آموزگاران متنوع و با گرایش‌های گوناگون مذهبی داشت. از آن‌جا که او در کوفه می‌زیست، با کیسانیه، زیدیه و دیگر شیعیان... نشست و برخاست می‌کرد و از آنان رنگ و تاثیر می‌پذیرفت.^۱

ابوحنیفه از شاگردی شخصیت‌های نام‌دار و برجسته اهل بیت علیهم‌السلام یا هم‌نشینی با آن‌ها نیز بی‌بهره نماند. او که دوست‌دار ایشان بود و آنان را بزرگ می‌داشت و در کنار اقرار به دانش و برجستگی‌های اهل بیت علیهم‌السلام، از آنان در زمینه علم سود می‌جست.^۲ او نزد چهار تن از دانشمندان این خاندان، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام، عبدالله بن حسن بن حسن علیهم‌السلام و زید بن علی بن حسین علیهم‌السلام رفت و آمد داشت^۳ و به ویژه دو سال شاگرد زید بود.^۴

۲) ابوحنیفه و نظریه پردازی ارجاء

از جمله مباحث جنجال‌برانگیز درباره مرجئه، بحث ارتباط ابوحنیفه با این فرقه است. در آغاز یادآوری این نکته ضروری است که اختلاف کلامی و درون فرقه در میان اهل سنت، آن‌هم به شدیدترین صورت ممکن پدید آمد، که در ادامه تاریخ، این تشنج‌ها به دلایل مختلف و طی قرون متوالی کاهش یافت. برای نمونه، زمانی که احمد بن حنبل، ریاست مذهبی تسنن را در برابر خطرات ناشی از قدرت یافتن تشیع و اعتزال برعهده گرفت، تسنن بر انسجام داخلی خود افزود و زمانی پس از حمله مغول با حذف معتزله از صحنه تاریخ اسلام و غلبه کامل مذهب کلامی اشعری، اختلافات چندان خودنمایی نکرد، در حالی که تا پیش از آن، شافعیان و حنفیان جدال طولانی داشتند. شاید بیش‌تر از هر امام مذهبی، درباره ابوحنیفه مطالب قدح‌آمیز گفته شده است.^۵

۱- محمد ابوزهره، ابوحنیفه حیات و عصره، آرائه و فقهه، مصر، دارالفکر العربی، ۱۳۵۶ق، ص ۶۴.

۲- همان، ص ۷۰ و ۷۳.

۳- جمعی از نویسندگان، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج دوم، ۱۳۷۸ش، ج ۵، مدخل ابوحنیفه، ص ۳۸۶.

۴- مصطفی شکه، الائمة الاربعه، قاهره، دارالکتب المصری، ۱۴۱۸ق، ص ۵۴.

۵- به عنوان نمونه نگاه کنید به الضعفاء الکبیر، ج ۴.

این دشمنی‌ها به دو دلیل عمده می‌توانست باشد؛

الف) ابوحنیفه مرجئی مذهب بود؛

ب) او را اهل رأی در فقه و ضد حدیث معرفی می‌کردند.

زمانی هم که فقه او غلبه یافت و کسانی از متابعان به مناصبی چون قاضی‌القضاتی رسیدند، دشمنی دیگران با وی بیش‌تر شد و سیل دشنام و اتهام بود که در کتاب‌های رجال، در ذیل نام او ردیف می‌شد. فهرست این اتهامات را می‌توان در ذیل شرح حال ابوحنیفه در تاریخ بغداد مشاهده کرد.

به این مقدمه از آن جهت پرداخته شد که روشن شود چگونه زمانی اتهام مرجئی بودن برای ابوحنیفه، مهم‌ترین اتهام مذهبی او به شماری بعضی از اساتید وی بوده است، اما بعدها کوشش فراوان صورت گرفت تا در این باره از وی دفاع شود. در این دفاع کوشش شد تا گفته شود که او مرجئی مذموم نبوده است.^۱ صرف نظر از این که این دفاع درست باشد یا نادرست، باید گفت: بسیاری از مرجئان عقیده‌شان شبیه با ابوحنیفه بوده است و به دلیل داشتن این اعتقاد، از سوی رجال‌شناسان اهل حدیث یعنی سنیان متعصب طی دو قرن دوم و پنجم به شدت مورد مذمت و ملامت قرار گرفتند و قدح شدند.

می‌توان گفت که «موثرترین فرد در مرجئی شدن ابوحنیفه و در واقع ریشه ارجاء در او را می‌توان از ناحیه حمادبن ابی‌سلیمان (م ۱۲۰م) دانست؛ همان‌گونه حوزه درس حمادبن ابی‌سلیمان مرجئی پرور بوده است. قاضی ابویوسف و نیز محمدبن حسن شیبانی شاگردان او نیز مرجئی شناخته شدند.»^۲

نصوص فراوانی در کتب تاریخی و کلامی قرون متمادی و مخصوصاً قرون دوم و سوم به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها در مرجئی بودن ابوحنیفه تردیدی وجود ندارد، بلکه مسلم بوده است که وی از رؤسای مرجئه به شمار می‌آمده است.^۳

۱- محمد ابوزهره، ابوحنیفه حیات و عصره، آرائه و فقهه، ص ۶۴.

۲- عبدالله بن مسلم ابی‌قتبه الدینوری، المعارف، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق، ص ۶۲۵.

۳- عبدالله بن محمدالناس، مسایل الامامه، بیروت، المعهد الالمانی للاحداث الشریعه، ۱۳۸۲ق، ص ۶۲.

اگر چه در سند و متن برخی از این نقل‌ها مناقشه رواست، اما آن‌چه مسلم است این است که در مجموع، نقل‌های یاد شده تایید می‌کند ابوحنیفه در باب تعریف ایمان، مرجئی مذهب بوده است. پس از این خواهیم دید که در گرایش‌های درونی میان مرجئان، ارجاء در چه حد بوده و ابوحنیفه در کدام یک از آن‌ها قرار داشته است.

۳- ابوحنیفه و نظریه جدایی ایمان از عمل

تعریف ایمان به معنی کافی بودن اقرار قلبی پس از ابوحنیفه - در نظر بعضی همراه با اقرار لسانی است - شایع بوده است، اما به تحقیق ابوحنیفه با بحث و نوشته‌های خود این مبنا را استوار کرده و این تعریف را به بسیاری از شاگردان خود انتقال داده است. او نه تنها در «فقه اکبر»، بلکه در «العالم و المتعلم» نیز دقیقاً این نظریه را تشریح کرده و مطمئناً رساله دوم، کهن‌ترین رساله است که درباره جدایی ایمان و عمل در دست است.

ابوحنیفه می‌گوید: «عمل چیزی جز ایمان است و ایمان به جز عمل؛ چرا که بسیاری از اوقات مؤمن اعمالی را انجام نمی‌دهد، در آن صورت نمی‌توان گفت ایمان او از بین رفته است. زن حائض یا زنی که در نفاس است، تکلیف نماز ندارد، اما نمی‌توان گفت ایمان او از بین رفته است و ایمان هم ندارد و در این دوره از وی مرتفع شده و خداوند با این حکم آن را به ترک ایمان امر کرده است. شارع می‌تواند بگوید این روزه‌ها را نگیر، بعد قضایش را بگیر، اما نمی‌تواند بگوید ایمان را رها کن بعد قضایش را بجا آور. همین‌طور جایز است گفته شود به فقیر زکات نیست، اما جایز نیست گفته شود به فقیر ایمان نیست.»^۱

هم‌چنین در فقه اکبر می‌گوید:

«ایمان همان اقرار و تصدیق است. ایمان اهل آسمان و زمین از آن جهت که ایمان دارند، زیادت و نقصان بر نمی‌دارد؛ گرچه از جهت یقین و تصدیق، زیادت و نقصان در آن وجود دارد. مؤمنین در ایمان به توحید مساوی‌اند و برتری آن‌ها بر

۱- ملاحسین بن اسکندری حنفی، شرح کتاب الوصیة ابوحنیفه.

یکدیگر در اعمال و رفتار است. اسلام به معنای تسلیم امر خدا شدن، است و در لغت با معنای ایمان تفاوت دارد، اما ایمان بدون اسلام و اسلام بدون ایمان وجود ندارد. این دو حکم ظاهر و باطن را دارند. دین نامی است برای اسلام و ایمان و تمامی شریعت... همه مؤمنان در معرفت، یقین، توکل، محبت، رضا، خوف، رجا و ایمان مساوی یکدیگرند، اما جز در مورد ایمان، این‌ها با یکدیگر تفاوت دارند.

خداوند نیز بر بندگانش تفضل دارد، چه بسا چندین برابر پاداشی که بنده مستحق است به او عطا می‌کند و چه بسا از روی عدل، گنه‌کار را عقوبت کند و یا ببخشد. شفاعت انبیا حق است، شفاعت پیامبر ﷺ برای مؤمنین گنه‌کار و مرتکبین گناهان کبیره که مستحق عقاب‌اند، حقی ثابت است.^۱

ابوحنیفه در کتاب «العالم و المتعلم»، به وضوح بسیار به ارتجاع تصریح کرده و می‌توان این رساله را آینه ارجاء نامید. می‌توان با نگاهی به محتوای این رساله دریافت که ابوحنیفه از فکری نیرومند برخوردار بوده و عقاید خود را در تعریف ایمان و محدوده و معنای آن به خوبی بیان کرده است.^۲ ما از ذکر متن آن در این‌جا صرف نظر می‌کنیم، اما با توجه به آن‌چه در این رساله آمده، می‌توان عقاید ابوحنیفه را در باب ایمان و ارجاء به طور خلاصه چنین برشمرد:

- (۱) ایمان جدای از عمل بوده و عمل نقشی در ایمان ندارد.
- (۲) ایمان شدت و ضعف نداشته و ایمان انسان‌ها و ملائکه یکسان است؛ گرچه آنان به دلایل دیگر برتر از ما هستند.
- (۳) ارجاء به معنای توقف در برابر اموری است که ماهیت آن بر ما روشن نیست.
- (۴) در برابر دو دسته‌ای که با هم مقاتله می‌کنند، ارجاء به معنای توقف از قضاوت درباره بر صواب بودن و نبودن آنان یا بهشتی و جهنمی بودن آنهاست.
- (۵) باید دانست که هر دو بر صواب نیستند؛ یا هر دو بر خطا و یا یکی از آنها بر خطاست.

۱- الشیخ ابوالمنتهی احمد بن محمد المیعادی الحنفی، شرح فقه الاکبر، لاهور، دارالعروة للدعوة الاسلامیه، ۱۳۶۲ق، ص ۵۷.

۲- برای آگاهی بیش‌تر مراجعه شود به: عبدالوهاب هندی لزوی، العالم و المتعلم لابی حنیفه، حلب، ۱۳۹۲ق.

۶) تنها انبیاء و کسانی که انبیاء به بهشتی بودن آنها شهادت داده‌اند به بهشت می‌روند و مشرکان به جهنم و درباره سرنوشت غیر از این دو گروه باید توقف کرد.

۷) مؤمن معتقد به خدا، حتی با انجام گناه، اعم از کبیره یا صغیره از دایره ایمان خارج نمی‌شود و می‌تواند به مغفرت الهی امید داشته باشد.

با توجه به این موارد باید درباره ارجاء از دیدگاه ابوحنیفه چنین اندیشید که او یک نظریه فلسفی را درباره ایمان پذیرفته و به زعم خودش لوازمی را نیز بر آن بار کرده است. از طرفی می‌توان گفت که این ارجاء هیچ‌گاه به معنای آن نیست که ابوحنیفه معتقد است که فرضاً آن دو گروهی که با یک‌دیگر به مقاتله برخاسته‌اند، هر دو بر صواب هستند. هم‌چنین او اعتقاد دارد که هیچ نوع عذابی در انتظار مرتکب کبیره نیست، گرچه تأکید می‌کند که ما نمی‌توانیم درباره جهنمی بودن او حکم قطعی بکنیم، به عکس به دلیل آن‌که او موحد است، باید اصل را بر استغفار و غفران بگذاریم.

جهت‌گیری اصلی ابوحنیفه در جهت غفران الهی است؛ هرچند علم قطعی در این باره را به خدا واگذار می‌کند. ممکن است جدا کردن عمل از ایمان، خود از آثار عملی ایمان بکاهد و راه را برای رخوت و سستی مؤمن باز کند، اما در نگاه ابوحنیفه این بدان معنا نیست که عمل تأثیری در عقوبت ندارد، بلکه در این حد است که عمل تأثیری در شدت و ضعف ایمان ندارد. حتی عمل می‌تواند موجب برتری دسته‌ای بر دسته دیگری شود.

قابل ذکر است در این که ابوحنیفه یکی از سران و رهبران و نظریه‌پردازان مذهب مرجئه بوده است، شکی نیست اما در قرن سوم و چهارم اتهام ارجاء به عنوان یکی از گرایش‌های هواپرستانه تلقی می‌شده؛ چنان‌که کتاب‌های رجال نگارش یافته در قرن سوم و چهارم این مطلب را تأیید می‌کنند.

بعدها که انسجام کلی اهل سنت با وجود گرایش‌های متفاوت داخلی شکل گرفت، اندک اندک مسئله دفاع از فقیهان مطرح و شامل فقیهانی شد که داخل در جرگه مرجئه بودند و بخش عمده‌ای از اهل سنت به امامت فقهی آنان اعتقاد داشتند که سعی بر تنزیه فقها و توجیه نظریات

آن‌ها بود. البته این مسئله فاقد زمینه نبود زیرا درون مرجئه دست کم دو دسته وجود داشتند:^۱ یکی مرجئان معتدل و دیگری مرجئان غالی. این تفاوت در قبح کردن مرجئان در قرن دوم و سوم و چهارم چندان تأثیر نداشته و تنها مدتی بعد با لحاظ این تفاوت، بخشی از آنان دفاع شد. نباید غفلت کرد که چه بسا احتمال گرایش افراطی مرجئه، صرفاً ساخته دست مخالفان آنان برای بدنام کردنشان بوده باشد. بنابراین هر یک از نویسندگان اهل سنت به طریقی از امامان فقه و مخصوصاً از ابوحنیفه دفاع کرده‌اند.

به هر روی، دفاع از ابوحنیفه در روزگاری که جمع سنیان، ابوحنیفه را به عنوان یک امام پذیرفته‌اند و در زمانی که در مدرسه مستنصریه برای هر چهار مذهب فقهی یک کرسی تدریس قرار دادند تا اختلافات دفع شود، امری طبیعی است. «در قرن هفتم، پرسش‌گری استفتایی نوشت با این عنوان که آیا ایمان کم و زیاد می‌شود یا خیر؟ سپس پرسش خود را برای گرفتن پاسخ بر شماری از علما عرضه کرد که پاسخ آن را نوشتند و ابن‌وضاع حنبلی و عبدالعزیز بن قحطبی پاسخ را نوشتند و به شدت از کسی که معتقد باشد که ایمان کم و زیاد نمی‌شود، مذمت کردند. آن‌گاه آن متن را به فقهای حنفی عرضه کردند که چیزی نوشتند و آن را نزد خود نگاه داشتند. کار به دیوان حکومتی کشیده شد و حنفیان از این پاسخ ناراحت شدند و گفتند: این تعرض به ابوحنیفه است. نتیجه آن شد که ابن‌وضاع حنبلی را از مستنصریه بیرون کردند و ابن‌قحطبی را هم از بغداد تبعید کردند.»^۲

نتیجه‌گیری

همان‌طور که از لابه‌لای بخش‌های گذشته این نوشتار روشن و مشخص شد، در نیمه دوم سده نخست تاریخ اسلام به دنبال برخاستن بانگ‌های گوناگون گرایش‌های اسلامی، بستری پرغوغا برای برآمدن و ریشه‌دواندن مذاهب و ملل اسلامی شد. یکی از این کشاکش‌های نوآمد،

۱- برای اطلاع بیشتر رک: ابن‌خزم ازلی، *المفصل فی الملل و الاواء النحل*، ج ۵، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۶ق، ص ۷۳.

۲- *الحوادث الجامعة*، به نقل رسول جعفریان، از مقالات تاریخی دفتر دهم، قم: انتشارات دلیل، ج اول، ۱۳۷۹ش و هم‌چنین؛ مجله هفت آسمان، ش ۳۳، ص ۱۲۸.

سخن بر سر اندازه ایمان از کارهای خوب و بد یک انسان باورمند به اسلام و چاق و لاغر شدن آن در پی این یکی بود. به دنبال همین درگیری‌ها بود که «مسئله ایمان و مرتکب گناه کبیره، در نیمه دوم سده نخست هجری سه موضع مختلف به خود گرفت و خاستگاه تولد سه گروه متفاوت شد:

- (۱) نخست، خوارج که عمل را آن اندازه در ایمان مؤثر می‌دانستند که معتقد بودند ارتکاب کبیره موجب زوال ایمان و سبب کفر می‌گردد.
- (۲) مرجئه که ارتکاب کبیره را زایل کننده ایمان نمی‌دانستند و ضمن جدا شدن عمل از ایمان، ایمان را حقیقتی می‌دانستند که زیادت و نقصان نمی‌پذیرد.
- (۳) اصحاب حدیث که در عین پرهیز از تکفیر مرتکب کبیره، ایمان را دارای درجات می‌دانستند و با دخیل دانستن عمل در مفهوم ایمان آن را قابل زیادت و نقصان می‌شمردند.^۱

«گروه‌های افراطی مرجئه بر این باور بودند که با وجود ایمان، هیچ معصیتی زیان‌بار نخواهد بود و شخص مؤمن با ارتکاب هیچ عیبی، مستحق دوزخ نخواهد گشت. به اعتقاد آنان حسنات مؤمن پذیرفته و سیئات او آمرزیده خواهد شد. میان مرجئه و اصحاب حدیث، گروه دیگری بودند که در کتاب‌های ملل و نحل به آنان «مرجئه السنة» گفته شده است. اینان در مورد زیادت و نقصان ناپذیری ایمان و جدایی عمل از ایمان با مرجئه هم رأی بودند، ولی با آرای افراطی آنان درباره ارزش عمل توافق نداشتند.^۲

«تعجب‌آور نیست که اصحاب حدیث و دیگر مخالفان، این گروه میانی و معتدل را بدون تمیز از مرجئان تندرو، «مرجئی» می‌نامند و آنان خود این نام را بر خویش نمی‌پسندند. چه در آن روزگار روایاتی بر زبان‌ها بود که از لسان پیامبر ﷺ مرجئه را از منحرفان و بدعت‌گزاران می‌شمردند.^۳

۱- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ذیل مدخل ابوحنیفه، ص ۳۸۴.

۲- همان.

۳- همان.

«بسیاری از نویسندگان اصحاب حدیث، امامیه، معتزله و اشاعره، ابوحنیفه را از زمره مرجئه شمرده‌اند و این نسبت به آن اندازه بازگو شده که گویی در ردیف مسلمات جای گرفته است.»^۱
با این همه، کسانی چون ذهبی، کوثری و محمد ابوزهره در کنار یادآوری دو تفسیر گوناگون از ارجاء و مرجئه، از ابوحنیفه که معتزلیان و دیگران مرجئی‌اش می‌خوانند، دستگیری کرده و وی و استادش ابی‌سلیمان را از باورمندان به ارجاء السنه و نه ارجاء البدعه برشمردند.

در واقع باید گفت: اگر در افکار منسوب به ابوحنیفه، بتوان بر عقیده‌ای بیش از همه تأکید کرد، باور او به زیادت و نقصان ناپذیری ایمان است که موجب گشته تا مخالفانش او را «مرجئی» خوانند. ارجاء معتدل ابوحنیفه به تفصیل در رساله او به عثمان بتی بیان شده است که مؤلف در آن‌ها ضمن تکیه بر ارزش عمل، تصریح کرده است که به عقیده او همه مومنان لزوماً به بهشت نخواهند رفت و عاصیان بدون توبه، به خواست خداوند عذاب گشته یا بخشیده خواهند شد.^۲

شاید ساده‌ترین گواه روی‌گردانی ابوحنیفه از ارتجاع تندروانه، عمل کرده‌های سیاسی او باشد که همراه علویان در قیام‌های مختلف مادی و معنوی شرکت می‌کرد و در همین راه نیز جان خود را فدا کرده و در قیام‌های علویان علیه بنی‌امیه و بنی‌عباس شرکت جست.

دلیل بر این ادعا این است که؛ هواخواه ارتجاع تندروانه، نمی‌تواند رویاروی هیچ زمامدار ستم‌گر و فرمان‌روای خون‌ریزی‌بپا خیزد، چرا که در غیر این صورت به باورها و عقاید خود وفادار و پایبند نمی‌باشد. ابوحنیفه از آن‌جا که منصور دوانقی و دیگر کسان مانند او را دزدهایی چیره دست یافته بود، ایستادگی در برابرشان را گریزناپذیر می‌شمرد.

در اندیشه ارجاء ابوحنیفه، هر قریشی که مردم را به کتاب خدا و سنت و دادگری می‌خواند شایسته حکومت بوده و دیگران می‌باید یاریاش کرده و همراهش بجنگند. باور عمومی؛ روا نبودن پیشی گرفتن مفضول بر فاضل بود و چنان‌چه مفضول رهبر می‌شد، می‌باید دانشمندان

۱- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ذیل مدخل ابوحنیفه، ص ۳۸۴.

۲- همان.

پس از زنهار دادن به توده مردم از این گزینش نابخردانه، برای به قدرت رساندن فاضل بکوشند.^۱
این باورها و فعالیت‌های سیاسی ابوحنیفه، کسانی چون اوزاعی و وکیع را وامی‌داشت تا او را
شمشیرگرا بخوانند و دست‌خوش خرده‌گیری‌هایش کنند؛ چنان‌که بر همین اساس او را زیدی
بتری خوانده‌اند.^۲



۱- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ذیل مدخل ابوحنیفه، ص ۳۸۴.

۲- همان.